

شهر

روزنامه فرهنگی-اجتماعی-اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیرمسئول: سید مهتم موسوی مهر سردبیر: سید مسعود طالع هاشمی نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ شماره تماس: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

شنبه ۳۰ فروردین ۱۴۰۳ ۹ شوال ۱۴۴۵ شماره ۴۹۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرانیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

مشتاقانم اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد ۳۷٪

۲۲° ↑ ۱۲° ↓

صبح ۱۳ ظهر ۲۰ عصر ۱۸ شب ۱۶

اذان ظهر ۱۱:۳۰ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۴۰ غروب آفتاب ۱۸:۰۸ اذان صبح فردا ۰۳:۲۱:۳۶ اذان مغرب ۱۸:۲۷ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۲:۰۶

اوقات شرعی مشهد

کارتون شهر

۴۵ درصد مرگ های ناشی از بیماری های غیر واگیر در ایران مربوط به قلب و عروق است

رضا جنکی

روزنامه ها، تلویزیون و دیگر رسانه ها نگاهی متفاوت و رویه ای مثبت در برخورد با مهاجران افغانستانی روی دست گرفته اند. اگر بخوایم به جدیدترین آن اشاره کنیم حضور محمد کاظمی، شاعر و پژوهشگر نام آشنای افغانستانی در برنامه تلویزیونی «سرزمین شعر» است که این روزها از شبکه چهارم سیما پخش می شود. یکی از نکات مهم این حضور لباس های افغانستانی استاد کاظمی (شامل پیراهن، تنبان افغانی و کلاه پکول) است که تا کنون در تلویزیون سابقه نداشته و موضوع دیگری که به اهمیت آن می افزاید لهجه جذاب هراتی ایشان است که اتفاق مبارکی است و نوبد بخش روزهای روشن پیش رو.

بدون شک ادامه این روند در رسانه ها می تواند نقشی مهمی در آشنایی بیشتر جامعه میزبان با مهاجران افغانستانی داشته باشد. مردمی که بی سرزمین تر از زادند.

نیازمندی ها!

نیستم. اگه بعد از حمله موشکی مُردید، تمام پولتون رو پس میدم. نیاز به خون، به خون تعدادی کودک نیازمندیم. گروه خونی مهم نیست فقط فلسطینی باشند. برای یک ژنرال خونخوار لازم داریم. یک تختخواب دونفره، در حد نو. فقط نصف شب موقع حمله موشکی ایران رفتیم زیرش قاچیم شدیم. صبحش او میدیم بیرون.

خریدار یک آینه، بعد از حملاتی که علیه کودکان کردیم آینه من رو شکل گرگ نشون میده، به یک آینه ترجیحا دروغگو که بگه من آدمیزادم نیازندم.

خریدار زمین، به خاطر بی خوابی ناشی از موشک، خواهان خریدزمینی دویست متری در هر جای کره زمین غیر از فلسطین هستم.

بهداشتی درمانی، کرم های جدید سوختگی بهترین داروبرای دماغ سوختگی اسرائیلی هایی که پدرسوختگی دارند و قابل درمان نیستند.

محصولات فرهنگی، کتاب «اسرائیل شکست پذیر» رسید، همچنین کتاب های تخیلی دیگر مانند «حلزون ها از یوزها جلو می زند» و «فیلی که از سوراخ سوزن رد شد» موجود است.

کلاس موفقیت، آیا تا کنون به آینده خود اندیشیده اید؟ خوب اگر اندیشیده اید پس توی اسرائیل که آینده ندارد چه کار می کنید؟ فرار کنید بروید یک کشور دیگر.

زمین شخم خورده، فروشی، سه هکتار زمین شخم زده شده با موشک های ایرانی. فقط مشتری واقعی تماس بگیرد، ولی خوب اگر غیرواقعی هم تماس گرفت عیبی ندارد تا من دلم خوش باشه که این زمین مشتری دارد.

یک عدد شلوار نظامی، کاملاً نو، سه چهار شب پیش پوشیدم ولی اتفاقات ترسناکی افتاد که یک مقدار قهوه ای شده است، با خریدار واقعی کنار می آیم.

گم شده، شناسنامه من گم شده است، از یابنده به شدت تقاضا می شود آن را به من بدهد. اصلاً دوست ندارم یادم بیاید اینجا توی اسرائیل زندگی می کنم.

نیاز به مشاوره، به یک روان شناس کودک برای معاینه مردی هفتاد ساله به نام بنیامین نتانیاهو نیازمندیم. رفتارهای کودکانه او ما را بیچاره کرده است.

نصاب، نصاب گنبد آهنین در تمام مناطق حیفا، اورشلیم و تل آویو، قیمت هارامقاسی کنید از همه جا کمتر می گیرم. پشه رو روی هوا می زنه ولی درباره موشک زیاد مطمئن

سرمايه ادبي ايران

درباره سیدعلی موسوی گرمارودی، شاعر، نویسنده، حافظ پژوه و محقق به بهانه زادروزش

گرمارود قم به نجف هجرت کردند. اوایل دهه ۴۰ دوباره به ایران برگشتند و این بار در شهرری ساکن شدند. سیدعلی موسوی این بار در قامت دبیر به دانش آموزان دبیرستان علوی تهران درس داد و پس از آنکه دبیرم ادبی اش را گرفت، رشته علوم قضایی را برای تحصیل در دانشگاه انتخاب کرد. ورود به دانشگاه، فرصت مغتنمی شد برای معاشرت با چهره های چون شهید باهنر، شهید رجایی و شهید بهشتی. اما نه آن همکاری کوتاه مدت با «مجله نگین» و نه سمت مشاور حقوقی در اداره باستان شناسی که مسابقه شعر بعثت مجله یغما بود که مسیر زندگی اش را سمت و سوی تازه داد. آن سال یعنی سال ۱۳۴۸، شعر سیدعلی موسوی گرمارودی با عنوان «خاستگاه نور» در بخش نمایشی، عنوان بهترین اثر را به خود اختصاص داد و نام او در بیست و هشت سالگی بر سر زبان اهالی ادبیات افتاد. نشست و برخاست با شخصیت هایی چون جلال آل احمد و

سیمین دانشور و دکتر علی شریعتی، علاوه بر کسب تجربه، راه را برای رشد و بهتر دیده شدن استعداد او در ادبیات هموار می کرد. نخستین مجموعه شعر خود را هم پس از چهارسال تحمل اسارت در زندان های ساواک با عنوان «عبور» منتشر کرد. استقبال از دفتر نخست، او را به تهیه و چاپ دو دفتر دیگر به نام های «در سایه ساز نخل ولایت» و «سرود رگبار» تشویق کرد. کانون هنرمندان نویسندگان مسلمان را هم در همان سال ها با همراهی طاهره صفارزاده تأسیس کرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سرپرستی انتشارات انقلاب اسلامی را برعهده گرفت و در سمت مشاور فرهنگی رئیس جمهوری مشغول به کار شد. دکترای زبان و ادبیات فارسی اش را اخذ و مدتی را به عنوان رابزین فرهنگی ایران در تاجیکستان خدمت کرد. مسیر رشد و پیشرفت سیدعلی موسوی گرمارودی سرانجام در دهه ۸۰، او را در جمع چهره های ماندگار ملی و در زمره یکی از مؤثرترین و موفق ترین شاعران معاصر در قالب های شعری گوناگون قرار داد. برگزیده دوره دوم جشنواره بین المللی شعر فجر، با ترجمه ادبی کامل قرآن کریم، برنده کتاب سال شد. ترجمه نهج البلاغه اش مورد تقدیر قرار گرفت و در سال ۱۳۹۳ نشان افتخار جهادگر عرصه فرهنگ و هنر به شایستگی به او تعلق گرفت.

اگر اصرارهای اکرم و ایران، دخترهای صاحب خانه آقای گرمارودی در قم نبود، سیدعلی راهیج وقت به مدرسه نمی فرستاد و همانجا در مکتب خودش مسیر علوم اسلامی را ادامه می داد. هرچند آدم های آگاه و بااستعداد و خوش قریحه در هر مسیری، راه خود را به سمت رشد و تعالی پیدا می کنند، اما ادبیات معاصر ما به سیدعلی های گرمارودی اش پر وبال گرفته. زندگی ماجراجویانه خانواده گرمارودی در مقاطع گوناگون، جریان تحصیل و علم آموزی سیدعلی را متوقف نکرد. قم به دنیا آمد، دبیرم ریاضی اش راهمانجا گرفت، بعد همراه پدر راهی مشهد شد. آنجا از فرصت حضور عالمانی چون ادیب نیشابوری و واعظ طبسی استفاده و علوم اسلامی و علوم ادبی اسلامی را دنبال کرد. چهارسال بعد به قم برگشت و در گوردار واقع مدرسه قیضیه، زندان های ساواک را هم تجربه کرد. با پدرمیانی آیت ... شیرازی آزاد شد و به صلاح دید پدر از

بیت هایی برای گوشواره های عرش

گوشواره عرش مجموعه شعر آیینی است که از شانزده سالگی تا سال ۱۳۸۸ از سوی سیدعلی موسوی گرمارودی سروده شده است. با اشعاری توحیدی آغاز می شود و در ادامه به اشعاری درباره اهل بیت پیامبر (ع) حضرت فاطمه (ع) و امامان معصوم (ع) اشاره دارد. به ضمیمه هر شعر نیز، سروده هایی در وصف یاران آن امام آمده است.

خواب ارغوانی کلمات

مجموعه شعر «خواب ارغوانی» در ایام مبارزه سیدعلی گرمارودی با رژیم پهلوی، اسارت در زندان های ساواک و دوران شکل گیری انقلاب اسلامی سروده شده است. این دفتر مشتمل بر سه بخش، به دوران پیش از انقلاب اسلامی، شهدای انقلاب اسلامی و جنگ هشت ساله ایران و عراق اشاره می کند.

چشم روشنی تلویزیون برای افغانستان

بعد برای معرفی مهاجران افغانستانی از کلمه هایی مثل «افغانه»، «افغانی» و واژه های این چنینی دیگر استفاده می شد. نام افغانستان و مردمش آن روزها تنها در صفحه حوادث روزنامه های یافت می شد و آن وقتی بود که پای مواد مخدر باجرم های خطرناک دیگر در میان بود و این نگاه رسانه به افغانستانی ها باعث شده بود که بعضی ها وقتی می خواستند بچه هایشان را بترسانند می گفتند: «میگم افغانیه بیاد ببرد»، گذشت تا اینکه واگذاری نقش هایی کوچک به مهاجران در سریال های پرترف دار طنز دهه ۸۰ تلویزیون که نام شخصیت های آن «دوشنبه» و «جمعه» بود در بچه ای تازه به حضور افغانستانی هادر رسانه ملی باز کرد. انواع پرداخت سازندگان سریال های طنز به اتباع افغانستانی در آن سال ها با انتقادهایی همراه شد. باز هم گذشت تا اینکه رسانه های تصویری، مکتوب و دیجیتال تصمیم گرفتند تا طرحی نو در معرفی

افغانستانی هادر رسانه هایشان در اندازند. به مرور زمان نخبگان جامعه مهاجران افغانستانی ساکن ایران به صفحات روزنامه ها، سایت ها و از همه آن ها مهم تر تلویزیون راه یافتند. در این بین حضور چهره هایی مثل برادران محمودی و فرشته حسینی در سینما نقش زیادی در تغییر نگاه رسانه به موضوع مهاجران افغانستانی در رسانه به معنای عام آن داشت. این روزها اما رسانه به خصوص رسانه ملی با چهره های مهاجران افغانستانی مثل محمد کاظمی، دکتر احمد شاه فرهنگت و شخصیت های این چنینی دیگر در برنامه های مهم تلویزیونی به نوعی باعث آشنایی رسانه ملی با مهاجران افغانستانی شده است. مهاجران افغانستانی از صفحه حوادث به صفحات ویژه فریختگان در روزنامه ها کوچ کردند و این باعث شده که نگاه جامعه کمی به مهاجران افغانستانی تغییر کند.

بگو زودتر بیان!

یادی از پهلوان ابوالقاسم سخدری

قاصه دیروز و امروز

او از آن دست پهلوانانی بود که تحصیل کرده و اهل ادبیات و شعر و شاعری بود و حافظ نصف شاهنامه، تازه، شاگرد داوود دانشکده افسری هم بود. جوان این را می دانست برای همین گفت: «خیلی دلم می خواد صداتون کنم جناب سرهنگ پهلون!» سخدری دوباره بلندتر خندید. کسی که تا آخر عمر او را جناب سرهنگ صدا می زد پهلوان احمد وفادار بود. سخدری وفادار را توی پادگان کشف کرد و زیر نظرش فنون کشتی را یاد گرفت و شد پهلوان ابدی ایران. بعد تختی و دوسه نفر دیگر را شکست داد و غوغایی به پا کرد. جوان گفت: «استادای یعنی از بچه های امروز پهلوانی در میاد؟ شمار و گفتم امروز بیابین نگاشونی کنین بیابین اوضاع جظوره، خیلی از شما و اه شون گفتم، گفتم عضو اولین تیم ملی کشتی ایران بودید. بعد همه شون گفتن قبیل آقانتختی، گفتم بابا خیلی قبیل از آقانتختی. همه چشمشون قلمبه شده، خیلی دوست دارن شمار ببینن». سخدری پرسید: «بچه ها کی میان؟! جوان گفت: «شما گفتین دیرتر بیابین، منم گفتم همین بیرون باشن تا هر وقت موقع شد بگم بیان». سخدری گفت: «بگو زودتر بیان که خیلی کار داریم».

قاسم فتحی جوان همین که پهلوان را دید شروع کرد به احترام گذاشتن و دست کشید روی بازوی پهلوان سخدری که تازه از راه رسیده بود. بعد که پهلوان نشست و مالش هم داد، سخدری خیلی خسته بود ولی خجالت کشید چیزی بگوید. دست های جوان روی شانه ها و بازوهای پهلوان اندازه دست یک بچه دو ساله بود. هنوز هیبت داشت و سر حال بود. او قبل از اینکه بیاید مشهد اول رفته بود شهر آباواجدادی اش نیشابور و بعد هم آمده بود مشهد. کفش هایش و اکسن داشت و رد اتسو روی همه لباس هایش بود. به جوانی که زنگ زده بود و دعوتش کرده بود بیاید تمرین بچه پهلوان های تازه کار را ببیند، گفته بود اگر ممکن است چند ساعتی زودتر برود توی سالن کشتی، می خواست سالن خالی خالی باشد. دلش می خواست برای آخرین بار همه آنچه گذرانده و گذشته را بخواند. خیال کرد در هم جان می خواهد و حافظه او به هر حال کم مسابقه و آدم درست و حسابی توی کشتی ندیده بود. سخدری گفت: «مشق و مال تووم شد؟ دست درد نکنه جوان». جوان گفت: «راستش فکر نکنم خستگی تو با این دستای استخوانی من در رفته باشه. بیشتر می خواستم ببینم پهلون که پیر می شه باز و هاش چه جور می شه، من خیلی زحمت کشیدم تا همین نتیجه باز و هام بر نه بیرون». سخدری خندید و مهر بانانه زد خیال کمر جوان، پرسید: «چندتا شاگرد داره این جا؟! جوان گفت: «فکر کنم سی نفری می شن، قلدرن همه شون، به نفره منو بلند می کنن و می زنن زمین». هر کس سخدری را می شناخت می دانست او توی اوج دوران پهلوانی اش هم هیچ علاقه ای به بازو نمایی و غلو و تعریف و تمجید نداشت.